



۲۰۱۶/۰۷/۲۷

حنیف رهیاب رحیمی

حزب ملی وطن دوستان ملی روشنفکران ملی...!

طنز سیاسی

پس از اینکه داکتر سلامت و داکتر کرامت در نتیجه سیر و سفرها و خردمندی لالا کفایت، صحیح و سلامت به کرسی‌های زعامت و ریاست تکیه زدند، هر دوی شان در شب زفاف این پیروزی، جدا جدا از هم با یاران و همدلان شان که در وقت رأی جمع کردن و مردم فریب دادن، راست را دروغ و دروغ را راست گفتن، دست و پای رأی دهنده‌ها را بوسیدن و بوییدن، عرق پیشانی شانرا پاک کردن و آب طهارت در دست شان دادن و خرما و شیرینی تقسیم کردن و..... متحمل



از خود گذری شده بودند، دور هم نشستند و به تقسیم کردن چوکی‌ها و مقام‌های باد آورده بین هم شروع کردند. از بخت بد، تعداد چوکی‌های مهم به مقایسه افراد مستحق برای هر دو طرف بسیار ناکافی بود بناءً هر دو زعیم بیچاره مجبور شدند یک چاره‌سازی کرده، وفادارترین و محرم‌ترین‌های شانرا به کرسی‌ها بنشانند. و همینطور هم کردند، اما یک عده کثیری از عرق ریختگان که از دایره قدرت بیرون ماندند و عرق‌های شان بی فایده ریخته شد به امید مهربانی و محبت داکتر صاحبان در آینده، در خانه گگ‌های شان زیر لحاف نومیدی، دراز کشیدند تا اگر کدام روزی بالای شان رحمتی نازل شود.

خلاصه پس از تقسیمات به کسی، گاو رسید به کسی گوسفند، به کسی بز و عده‌ای هم یک مرغ را زیر بغل گرفته مانند مرغ دزد‌های حرفوی در گوشه‌های دفاتر شان خزیدند و به شیوه ملی به کار آغازیدند. خو یگانه کسی که تمامی مقام و منزلتش را از دست داد و مانند زردآلوی گنده دور انداخته شد، همین قلم‌الدین مشهور خود ماست.

بیچاره اگرچه در گذشته برای رسیدن به یک مقام و منزلت از قبولی هیچ ذلتی خود داری نکرده بود یعنی در عین معتقد بودن به دیموکراسی، دست پیر و مرشد گرفته و حتی غلامی و فرزند چنان شخصیت روحانی را کمای کرده بود که مردمان عادی برای به چشم مالیدن گرد پایش شب و روز خود را به خاکها می مالیدند و پیش خدا زاری می کردند. قلم‌الدین از برکت آن زور دار، شام و سحر خماری روی دار نزد دربار بود که پولدار

باشی عمومی مقرر شد و برای چند سال متمادی به پیروی از اراده‌های افسانه‌ها بالای خزانه حکومتی طول و عرضش را چنان پهن کرده بود که نانش را هم همانجا می خورد و ضرورتش را نیز.

قلم الدین وقتی دید که داکتر سلامت و داکتر کرامت به بسیار سختی غم دار و دستۀ خود را خوردند، و به او اهمیت یک شلغم شسته را هم قایل نشدند، مانند پشک آموخته خور پوز باریکش را به هر دیگ و هر آشپزخانه یکبار داخل کرد از بخت بد، یک غدود هم دستگیرش نشد. ناچار حیلۀ دیگری سنجید و چند نفر هم مانند و هم درد خود را که از **طویلۀ قدرت** بیرون مانده بودند، از گوشه و کنار پیدا کرده یکی دو بار نه، بلکه چندین بار باهم کله به کله شدند که چه کنند و چه نکنند تا اگر بتوانند باز خود را در دسترخوان عیش و نوش و نعمت باد آورده شریک سازند.

هر قدر بحث می کردند می دیدند که هر دو داکتر دروازه‌ها را بروی دیگران کاملاً بسته اند و راهی در درون برای شان وجود ندارد، بناءً نظر همه اعضا به این فیصله منتهی شد که یک حزب سیاسی بسازند و از طریق مبارزۀ حزبی و خیابانی گوهر مقصود را بدست آرند.

در ابتداء جر و بحث بالای نام حزب شروع شد، یکی پیشنهاد کرد که نام حزب شانرا «حزب ملی وطن دوستان» بگذارند او پافشاری داشت که موجودیت اصطلاحاتی چون «ملی و وطن دوست» همه خیانت های شانرا پوشانیده و علاقه و توجه مردم را خوبتر جلب می نماید اما ناگهان یک گرگ باران دیده مداخله کرده گفت که این نام را مدتی پیش یک گروه دیگر رانده شده از قدرت بالای حزب شان مانده اند.

اینبار عضو دیگری پیشنهاد کرد که به نام قبلی کلمۀ روشنفکر را زیاد کنند و نام حزب شانرا «حزب ملی وطن دوستان روشنفکر» بگذارند، باز یکی دیگری فوراً بینی اش را در بین مجلس داخل کرد که این نام را سال پیش اولین فرد بیرون مانده از دسترخوان داکتر سلامت بالای حزیش مانده. نام بعدی که پیشنهاد شد به اضافه یک کلمۀ دیگر «حزب ملی وطن دوستان ملی روشنفکران» بود که از بخت بد قلم الدین و گروه رانده شده از قدرتش این حزب هم قبلاً تأسیس شده بود. نام بعدی را کس دیگری پیشنهاد کرد: «حزب ملی وطن دوستان ملی روشنفکران ملی»، اما جر و بحث زیاد دوام نکرد، حزبی زیر همین نام دو هفته پیش اعلام موجودیت کرده بود.

آهسته آهسته مایوسی پدیدار می گشت زیرا به قدری حزب تأسیس شده که حالا پیدا کردن نام مشکل گردیده همه اش ملی، همه اش وطن دوست و همه اش روشنفکر، آماده برای خدمت. بالاخره با زیاد کردن یک کلمۀ دیگر، نام دیگری پیشنهاد شد: «حزب ملی وطن دوستان ملی روشنفکران ملی نوین».

ناگفته نماند که قلم الدین هم می خواست بالای حزب خود نامی را بگذارد که کلمات روشنفکر، ملی و وطن دوستان در آن حتماً باشد، او می گفت که حزب بدون این نامها، به شوربای بدون گوشت می ماند.

یک چند دقیقه جر و بحث باز هم ثابت ساخت که این نام هم گرفته شده. سراغ نام دیگری رفتند: «حزب ملی وطن دوستان ملی روشنفکران ملی نوین ملی».

این نام هم به دلیلی ناممکن شد اینبار تمامی اعضای مجلس مانند مرغ های شپشک زده سرهای خود را در زیر بال های شان فرو برده و چرت می زدند که یک نام ملی و مردمی برای حزب شان پیدا کنند و شخصیت خیلی ملی و روشنفکر و وطن دوست یعنی قلم الدین را دوباره به قدرت برسانند. پس از چرتیدن و تفییدن کافی اعضای جمع شده در دور و بر قلم الدین با اکثریت آراء این نام را برای حزب شان انتخاب کردند:

« حزب ملی وطن دوستان ملی روشنفکران ملی نوین ملی صد فیصد ملی»

این حزب روشن فکر که از سر و زیرش ملی معلوم می شد، بدون ضیاع وقت در دستگاه دولت در رده هفت صد و هشتاد و سومین حزب ملی و وطن دوست ثبت شد و حالا در مسایل سیاسی کشور بالای حکومت سخت انتقاد کرده در هر مسأله، چپ را راست و راسته را چپه می گوید. زیرا بروت های قلم الدین و همه اعضای رهبری حزب از مسکه و روغن زرد دوره پیش تا کنون چرب است. حالا هدف شان اینست که تا می توانند آب را خب کرده بروند و نوبت ماهی گیری باز هم به اینها برسد.

اما خداوند سایه لالا کفایت را از سر داکتر سلامت و داکتر کرامت کم نکند، دست همه احزاب خلاص.

(والسلام)

